

کرونا به مثابه رخداد در روابط بین‌الملل: نقص در کارویژه دولت - ملت در مواجهه با رخداد‌های نوظهور

مسعود موسوی شفاپی^۱ - سهیل گودرزی^۲ - سمیه خداخواه آذر^۳

دریافت: ۱۳۹۹/۳/۱ - پذیرش: ۱۳۹۹/۷/۱۶

چکیده

در ماه‌های اخیر شیوع جهانی ویروس کرونا ما را با امری نابهنگام و غیرمنتظره مواجه کرد. رخدادی در قالب یک ویروس رقم خورد که در ردای تجربه زیسته انسان امروز دور از انتظار بود. به واسطه یک ویروس، ناکارآمدی‌ها و نارسایی‌های سازوکارهای حاکم بر جوامع انسانی بار دیگر مجال بروز یافتند. آنچه در مختصات تاریخ اکنون روابط بین‌الملل ناممکن به نظر می‌آید، نابهنگام و ناخوانده در قامت رخدادی از راه رسید و ممکن گشت. در شرایط فوق، دولت - ملت‌ها در مواجهه با رخداد‌های نوظهور نظیر کرونا گرفتار نوعی واماندگی، درماندگی و عدم آمادگی شده‌اند. از این رو و با توجه به این بستر موضوعی، این پرسش‌ها مطرح می‌شوند که ریشه درماندگی دولت - ملت‌ها در قبال چالش‌های نوظهور چیست؟ پیامد مواجهه دولت - ملت‌ها با رخداد‌های نابهنگام چون کرونا، به شیوه سنتی مبتنی بر حفظ بقا و امنیت دولت چه خواهد بود؟ در این راستا این استدلال مطرح می‌شود که ماهیت و نوع چالش‌های نوظهور نظیر کرونا به گونه‌ای است که از یک سو، دولت - ملت و نظم بین‌المللی مبتنی بر آن در مواجهه با این نوع از رخداد‌ها گویا دچار نقص مادرزادی است؛ از سوی دیگر، فرایند یادگیری و سازگاری دولت - ملت سال‌هاست که متوقف شده است. در این نوشتار برای تحلیل اطلاعات بر روش تبیینی تأکید می‌شود.

واژگان کلیدی: کرونا، پسا کرونا، رخداد، دولت - ملت، نظم و استغالیایی.

۱. دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران shafae@modares.ac.ir

۲. دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران soheil.godarzi@gmail.com

۳. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

در ماه‌های اخیر شیوع ویروس کرونا ما را با امری نابهنگام و غیر منتظره مواجه کرد. رخدادی در قالب یک ویروس رقم خورد که در ردای تجربه زیسته انسان امروز دور از انتظار بود. ویروس کرونا با شتاب، شدت و فراگیری بی‌سابقه‌اش نه تنها علم پزشکی که ساحت سایر علوم را نیز به تأمل واداشته است. ویروس جدید سازه‌های جهان معاصر را به چالش کشیده و با تردیدهای بنیادینی روبرو می‌سازد. پیش‌تر، این تردیدها و انتقادات در متون نظری و اجتماعات دانشگاهی مجال بروز داشتند، اما به واسطه یک ویروس، ناکارآمدی‌ها و نارسایی‌های سازوکارهای حاکم بر جوامع انسانی بار دیگر مجال بروز یافتند. این عیان‌شدگی نابهنگام، زیست جهان و جهان زیست روابط بین‌الملل را نیز بی‌بهره نگذاشت. آنچه در مختصات تاریخ اکنون روابط بین‌الملل ناممکن به نظر می‌آمد، نابهنگام و ناخوانده در قامت رخدادی از راه رسید و ممکن گشت.

آنچه تاکنون ما به عنوان نظام بین‌الملل^۱ متعارف در روابط بین‌الملل می‌شناسیم، در معنای متعارف آن، اجتماعی از دولت-ملت‌ها^۲ است که در وضعیتی آنارشیک (فقدان اقتدار فائده مرکزی) روابط میان خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که منافع ملی (بقا، امنیت و در وهله بعد شکوفایی) آنها را تامین نماید. شکل‌گیری و تکامل این نظام، تاریخی دوست ساله دارد که در چارچوب نظم بین‌الملل^۳ به مثابه توزیع ثبات‌آفرین توانمندی‌ها و نحوه شکل‌گیری و استقرار آن (و عمدتاً توسط قدرت‌های بزرگ) مدیریت شده است. پیدایی و کارکرد نظم/نظام بین‌الملل بر دولت-ملت‌ها و قابلیت‌هایشان برای حفظ بقا و تامین امنیت کشور در برابر مسائل و چالش‌های برآمده از روابط بین‌الملل^۴ استوار بوده است.

اگرچه فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، خوش‌بینی‌های مقطعی و کوتاه‌مدتی برای تقویت یک نظم بین‌المللی نسبتاً کل‌نگر و حتی مبتنی بر ارزش‌های یک جامعه مدنی جهانی را پدید آورد، ولی رخدادها و رویدادهای سه دهه اخیر نشان می‌دهند که نظم بین‌الملل فراگیر شکل نگرفته است. در این شرایط، مسائل و چالش‌هایی چندلایه، پیچیده و چندبعدی (نظیر تغییرات اقلیمی و بحران‌های زیست‌محیطی، مهاجرت، تروریسم، مناقشات برخاسته از بحران

1. International System
2. Nation-States
3. International Order
4. International Relations

آب- غذا- انرژی، فروپاشی دولت‌های ضعیف، جنگ‌های قومی- مذهبی مبتنی بر سیاست هویتی، بحران‌های انباشتی و بی‌پایان، گسترش جنایات سازمان یافته و اینک کرونا) در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی بروز کرده‌اند و نظم بین‌المللی دولت‌محور را به مبارزه طلبیده‌اند.

پیدا/یی مسائل نوظهور، به گونه‌ای بی‌سابقه، بقای انسان را با چالش مواجه ساخته و از آنجا که اساس روابط بین‌الملل دولت‌محور، مبتنی بر حفظ بقای دولت‌ها (و نه ملت‌ها/انسان‌ها) در محیطی آنارشیک بوده است، عملاً از پاسخگویی نظری و عملی به این انواع جدید تهدید بقا بازمانده است. روابط بین‌الملل نمی‌تواند بیش از این به بهانه آنکه اصل، بقای دولت است و بقای خود انسان موضوع مستقیم این رشته نیست، از پاسخگویی به مسائل نوظهور که تهدیدی بی‌واسطه برای بقای انسان است طفره برود، چرا که این مسائل و نیروهای شکل دهنده آنها، عملاً بخش عمده‌ای از روندها و رویدادهای روابط بین‌الملل کنونی را پدید می‌آورد.

در شرایط فوق، دولت- ملت‌ها در مواجهه با رخداد‌های نوظهور نظیر کرونا، گرفتار نوعی واماندگی، درماندگی و عدم آمادگی شده‌اند. آنچه از خود این درماندگی خطرناک‌تر است، واکنش دولت- ملت‌ها به این قبیل تهدیدات نوظهور است: بجای بازاندیشی در مبانی اساسی، حرکت‌های متناقض و معکوسی در قالب تقویت امنیت دولت در معنای کلاسیک آن، کاهش همکاری دولت‌ها، خودمحموری و درون‌گرایی بیشتر دولت‌ها، اقتدارگرایی فزاینده آنها و مواردی از این قبیل به چشم می‌خورد. با وجود این واقعیت، نظام دولت- ملت‌ها بجای بازبینی در بنیان‌های خود در مسیر هرچه سنتی‌تر/کلاسیک‌تر شدن در حرکت است. از این‌رو و با توجه به این بستر موضوعی، این پرسش‌ها مطرح می‌شوند که ریشه درماندگی دولت- ملت‌ها در قبال چالش‌های نوظهور چیست؟ پیامد مواجهه دولت- ملت‌ها با رخداد‌های نابهنگامی چون کرونا، به شیوه سنتی مبتنی بر حفظ بقا و امنیت دولت چه خواهد بود؟ در این راستا این استدلال مطرح می‌شود که ماهیت و نوع چالش‌های نوظهور نظیر کرونا به گونه‌ای است که از یک سو، دولت- ملت و نظم بین‌المللی مبتنی بر آن در مواجهه با این نوع از رخداد‌ها گویا دچار نقص مادرزادی است؛ از سوی دیگر، فرایند یادگیری و سازگاری دولت- ملت، سال‌هاست که متوقف شده است. در برخورد با چنین پرسش‌هایی است که تحلیل‌های

تاریخی از مناسبات روابط بین‌الملل اهمیت می‌یابد. همچنین به‌رغم اذعان به گستردگی، نابهنگام بودن و اثربخشی وضعیت جدید، توجه به این نکته نیز ضروری است که نباید در ترسیم محدوده‌های متعارض و جایگاه این دست رخدادها اغراق کرد.

در این راستا این مقاله بر آن است تا خاستگاه زمانی و مطالباتی نظم و ستفالیایی را مورد واکاوی قرار داده تا بتواند تحول این نظم را در طول تاریخ تشریح کرده و سازوکار کنونی و دلایل ناکارآمدی آن در مواجهه با رخدادهای نوظهور چون کرونا را بررسی کند. روش به-کار گرفته شده در این مقاله تبیینی بوده و به‌منظور جمع‌آوری داده‌ها از اسناد، کتب و سایر منابع مکتوب استفاده شده است. در تلاش برای پاسخ به پرسش‌های مطرح شده طبعاً نیازمند مدخل نظری هستیم، از این رهگذر در این پژوهش با بررسی و تشریح آرای ژاک دریدا و آلن بدیو پیرامون مفهوم «رخداد»، تلاش بر این است تا چنین پیوند و مجالی برقرار شود.

چارچوب نظری: رخداد

مباحث و آرای مطرح شده در این بخش، هم مجرای ورود ما به بحث خواهد بود و هم مسئولیت پشتیبانی نظری و مفهومی از مقاله را برعهده دارند. ایده و مفهوم کلی «رخداد»^۱ عموماً با نابهنگام‌بودگی قرین می‌شود و از این رو می‌تواند در عرصه اندیشگی، الهام‌بخش جلوه کند؛ چرا که ره نشانه‌ای است از امکان اتفاق افتادن امر نابهنگام و غیرمنتظره در روابط بین‌الملل و اینکه تغییر و باز اندیشی در آن امکان‌پذیر است. از این رو در این بخش ما مفهوم «رخداد» را از منظر دو فیلسوف مورد مذاقه قرار می‌دهیم؛ ژاک دریدا و آلن بدیو. اگرچه «رخداد» در بیان دریدا^۲ و بدیویی تفاوت‌هایی دارد، زیرا که نظرگاه فلسفی و سیاسی دو فیلسوف متفاوت است، اما در این نوشتار بر بخش‌هایی از این مفهوم تأکید و تکیه می‌شود که می‌توان با آن نابهنگام‌بودگی امر حادث را در ردای نظری توضیح داد. بنابراین در این نوشتار به تفاوت دیدگاه بین دو متفکر پیرامون این مفهوم پرداخته نمی‌شود و فقط در حد ضرورت و نیاز نوشتار برای تحلیل، مفهوم «رخداد» تبیین می‌شود.

در بیان ژاک دریدا^۲ رخدادهای جالب توجه، رخدادهایی هستند که در چارچوب

1. Event
2. Jacques Derrida

متافیزیک حضور، مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند. در گفتارهای بوروکراتیک یا نهادی، جایگاه جدی اشغال نمی‌کنند و با این حال سازنده حقایق زندگی هستند (Lucy, 2004: 32-38). از منظر *دریدا* رخداد تنها در یکتایی، بی‌سابقه‌گی و تکرارناپذیری‌اش حقیقتاً یک رخداد است (Derrida, 1994: 10). چیزی که تاریخی را در تقویم^۱ و در تاریخ^۲ نشان‌گذاری می‌کند، آن‌چه که ضربتی است ظاهراً بی‌واسطه احساس می‌شود و تا بدل به رخدادی شود حقیقتاً نشان‌گذاری می‌کند که نشان خود را برمی‌سازد، رخدادی تکین، یا رخدادی که «مسوق به سابقه» نیست. «چیزی» که واقعاً نمی‌دانیم هنوز چه گونه باید هویتش را شناسایی کنیم، تعیین‌اش بخشیم، به رسمیتش شناسیم، یا تحلیلش کنیم، جز اینکه از لحظه حادث به بعد، فراموش‌نشده‌یش تلقی کنیم: رخدادی محوناشدنی در آرشیو مشترک تقویم جهانی، تقویمی که فرضاً تقویمی جهانی است. «چیزی» اتفاق افتاده است، چیزی که احساس می‌کنیم آمدنش را ندیده‌ایم و پیامدهایی معین به گونه‌ای انکارناپذیر در پی آن روان است. همچون شهودی بدون مفهوم، همچون یکه‌گی بدون عمومیتی در افق یا بدون هیچ افقی حتی دور از تیررس یک زبان و تأییدکننده عجز زبان (Derrida, 2001). *دریدا* درباره امکان یا عدم امکان وقوع و حادث گشتن رخدادها بر این باور است که رخدادها با «سرگشتگی‌ای» در پیوندند که میان امکان‌پذیری و امکان‌ناپذیری وجود دارد. او این «سرگشتگی» را تنگنا^۳ می‌خواند و هرگونه عملی برای نامگذاری این رخدادها یا مشخص نمودن معنایی معین و از پیش معلوم برای آنها را مشکوک می‌داند (Calcagno, 2007: 2).

از دیگر سو، *آلن بدیو*^۴ در ابتدا برای روشن شدن بحث رخداد، اقدام به تفکیک «آنچه هست» با «آنچه اتفاق می‌افتد» می‌کند. از این رو «رخداد» در مفهوم دوم اتفاق می‌افتد و به تعبیری نقطه آغاز هر آنچه در وضعیت دوم اتفاق می‌افتد را می‌توان رخداد نامید. این رخداد در دیالکتیک با وضع موجود قرار دارد و دست به مقابله با عرصه «هست‌ها» (امر موجود) می‌زند. رخداد در واقع آن چیزی است که در چهارچوب قوانین موجود امور نمی‌گنجد و تخلفی است از نظم روزمره که قوانین خاصی را با خود به همراه دارد (پرندوش، ۱۳۹۷: ۹۰).

1. Date
2. History
3. Double Bind
4. Alain Badiou

رخداد از قوانین موجود انحراف می‌یابد (Badiou, 2005: 100). در دیدگاه بدیو تنها تاریخ‌های جزئی یا وضعیت‌های تاریخی وجود دارند. نتیجه مستقیم این تزااین است که هیچ وضعیت بنیادینی که رخدادها را تولید کند در کار نیست. بنابراین رخدادها متعلق به هیچ وضعیتی نیستند (فلثم، ۱۳۹۸: ۲۰۲). هنگامی که رخداد اتفاق می‌افتد، نشان می‌دهد که ساختار وضعیت، جامع نیست و بدین ترتیب با «خلاً وضعیت» یا «کثرت محض» مواجه‌ایم. این همان جایی است که امکان عرضه رخداد را ممکن می‌سازد. بعبارت دیگر اتفاقی که در خلا وضعیت رخ داده و آن را نشان می‌دهد، امری پیش‌بینی‌ناپذیر و ایجادکننده گسست در دانش موجود وضعیت. این فضای خلاً از طرف دیگر به سوژه اجازه فاصله گرفتن از وضعیت وجودی که درگیر آن است را می‌دهد (پرندوش، ۱۳۹۷: ۹۰). از نظر بدیو رخدادها «ممکن» هستند. از مهمترین ویژگی‌های رخداد، نادانسته بودن و پیش‌بینی‌ناپذیری آن در وضعیت است (James, 2012: 144). این پیش‌بینی‌ناپذیری به معنای عدم امکان شناخت رخداد بر مبنای «دانش وضعیت» است (پرندوش، ۱۳۹۷: ۹۴).

تبارشناسی وضعیت اکنون روابط بین‌الملل

از نظرگاه تبارشناسانه^۱ و دیرینه‌شناسانه^۲ در تاریخ اکنون روابط بین‌الملل دو وضعیت قابل شناسایی است که از چند قرن پیش شروع شده‌اند. مورد نخست، ایجاد و توسعه سامان دولت مدرن است که به صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸ برمی‌گردد. از آن زمان تاکنون، این روایت ناظر بر تبیین و اشاعه قواعد و اصول مربوط به حاکمیت دولت و معیارها یا هنجارهای رفتار ظاهراً متعارف در عرصه بین‌المللی بوده است. وضعیت دوم، نظم لیبرال است که در طول دو سده گذشته توسط بریتانیا و ایالات متحده رهبری شده و در قرن بیستم با ورود کشورهای لیبرال‌دموکراتیک، تقویت و تثبیت شده است. این دو وضعیت تاکنون به موازات هم پیش رفته‌اند و در هم‌افزایی با یکدیگر، منظومه مفهومی و عملی روابط بین‌الملل را پایه‌ریزی کرده و تکوین بخشیده‌اند (ایکنبری، ۱۳۹۰). به دیگر سخن اگرچه روایت وستفالیایی دارای قدمت بیشتری بوده و نوعاً بر حل واقعگرایانه مسائل، ایجاد ثبات و روابط بین‌دولتی (همکاری‌جویانه

1. Genealogical
2. Archaeological

یا مبتنی بر رقابت) در شرایط فقدان قدرت فائقه مرکزی استوار است؛ روایت لیبرال به‌رغم تفاوت در برخی بنیان‌ها و کارویژه‌ها از اوان ورود به عرصه بین‌المللی در بستر و مقارن با نظم وستفالی تکامل و دگرذیسی یافته است، توسعه و دگرذیسی که همواره منوط و محدود به ادواری شده که روابط میان قطب‌های قدرت واجد ثبات بوده است. از جمله اصول اساسی نظم وستفالیایی - حاکمیت، تمامیت ارضی و عدم مداخله - اجماع جدیدی را به تصویر کشید که در آن دولت‌ها در قامت واحدهای سیاسی، محق به ایجاد قانون مشروع شدند. در تناظر با فرایندهایی همانند اکتشافات و استعمار، رشد سرمایه‌داری بین‌المللی و نظایر آنها، نظم وستفالیایی به‌وجود آمده در اروپای غربی طی دو قرن آینده، ویژگی جهان‌گستر یافت و رفته‌رفته بر کل جهان حاکم شد، هنجارها و اصول جدید آن مانند حق تعیین سرنوشت و شناسایی متقابل میان دولت‌های مستقل در سرتاسر جهان توسعه پیدا کرد. در قیاس با نظم لیبرال، نظم وستفالیایی از برتری دولت‌ها و حاکمیت آنها حمایت بیشتری می‌کند. نگاه‌های واقع‌گرایانه که تحت تأثیر تفسیر هابز از حیات سیاسی و در قالب دال‌هایی همچون آشوبناکی، محیط آنارشیک و لویاتان به تفسیر جهان پیرامون مشغول‌اند، این وضعیت را مفصل‌بندی می‌کنند. در مقابل اما، روایت لیبرال از نظم نیز مطرح است که اگرچه از زمان ورود به سطح جهانی، وابسته به نظم وستفالی رشد کرده و به مقتضای شرایط، قواعد و رویه‌های خود را (ولو به‌طور موقت) در این نظم از پیش موجود بسط داده؛ اما به شرایط موجود بسنده نکرده و در پی در انداختن طرح و قاعده‌ای نو برای روزگار پساوستفالی نیز بوده است. در ادامه با توجه به مساله و محتوای پژوهش به تشریح نظم مبتنی بر وستفالی پرداخته می‌شود.

نظم مبتنی بر وستفالی

نظم وستفالیایی نقطه آغاز شکل‌گیری نظام مبتنی بر دولت-ملت‌ها و به یک معنا آغاز شکل‌گیری نظم بین‌المللی متعارف و مرسوم کنونی به‌شمار می‌آید. نظمی که امروز سامان‌بخش شئون مختلف سیاسی و بین‌المللی است، در نتیجه صلح وستفالی به‌عنوان معاهده پایان‌بخش جنگ‌های سی‌ساله مذهبی در اروپاست که در طول دو قرن پس از انعقاد به سایر نقاط جهان تسری یافته و امروز به‌عنوان اصل سامان‌بخش و الگوی دولت‌مداری در میان

جوامعی است که هیچ نقشی در پی‌ریزی این نظم در ۲۴ اکتبر ۱۶۴۸ در شهرهای مونستر و اوزنابروک نداشته‌اند. در واقع چنانکه کیسینجر می‌نویسد امضا کنندگان این صلح نیز احتمالاً از تأثیرات آتی این معاهده بر سامان بین‌المللی طی قرن‌های آینده بی‌اطلاع بوده‌اند (Kissinger, 2014: 41). معاهده وستفالی در ابتدا در راستای دو دستاورد استقلال سیاسی و آزادی مذهبی پادشاهی‌های مطلقه اروپای قرن هفدهم سامان یافت؛ بر اساس این معاهده بود که بی‌ثباتی‌های سیاسی ناشی از سه دهه جنگ پایان یافت و پادشاهان اروپایی از رهگذر برکنار ماندن از مداخلات نهادهای واجد قدرت اعم از مراجع قدرت فروملی (همچون نهاد فتوالیسم)، کانون‌های قدرت فراسرزمینی (مانند امپراتوری مقدس روم) و نهایتاً کانون‌های قدرت غیردنیوی (کلیسا) واجد حاکمیت یکپارچه، فراگیر، متمرکز و مطلق در قالب یک سرزمین شدند (Gariffiths et al, 2008: 247).

صلح وستفالی لحظه‌ای تاریخی در سیاست اروپا و نقطه عطفی در تاریخ سیاسی جهان به‌شمار می‌رود (Kissinger, 2014: 47)؛ چراکه بنیان نظام دولت‌محور را در عرصه بین‌المللی گذاشته و مبدا تشکیل دولت‌های مدرن بر مبنای حاکمیت بر یک جمعیت مشخص (ملت) در داخل محدوده‌ای مشخص (سرزمین) قرار گرفت. گرچه نباید فراموش کرد که وستفالی نه ظهور دولت-ملت بلکه به ظهور دولت‌های سرزمینی انجامید؛ دولت‌های مدرن در قالب پادشاهی‌های مطلقه از رهگذر حذف قدرت‌های محلی به تمرکز قدرت در نهاد دولت متمایل شده و طی دهه‌ها و سده‌های آتی تکامل یافتند.

عرصه بین‌المللی متأثر از نظم برآمده از وستفالی بر مبنای حاکمیت دولت و از رهگذر کنشگری انحصاری دولت‌های دارای اقتدار مطلق و دائمی در محدوده سرزمینی و همچنین دارای استقلال و آزادی عمل در ارتباط با سایر واحدهای سیاسی شکل گرفته و بالنده شد. در این الگو بود که مرزهای جغرافیایی تثبیت شده و معیار تمایز دولت‌ها و جوامع سیاسی قرار گرفت (سیف زاده، ۱۳۹۰: ۲۱۷). در نگاه فالک حاکمیت دولت مؤلفه اساسی در سازمان‌دهی سیاسی و سنگ بنای روابط بین‌الملل است که تا حد زیادی محصول و پیامد خشونت بوده است. در واقع و چنانکه تیلی می‌نویسد خشونت (در قالب جنگ) نقطه اصلی عزیمت دولت مدرن در قیاس با سایر اشکال رقیب بوده است (Tilley, 1975: 636). از این منظر، حاکمیت

ملی به معنای قابلیت محافظت در برابر حمله خارجی و حفظ و اعاده نظم در عرصه داخلی (Brenner, 2004) کماکان عاملی برای مشروعیت بخشی و مقبولیت ایده‌های دولت محور است.

بالندگی نظم وستفالی

نظم برآمده از وستفالی در طول سه سده توسعه یافته و بالنده شد. در واقع نظم مبتنی بر وستفالی در تلاقی با فلسفه تجربه‌گرای اروپایی و به‌طور مشخص در ارتباط با مجموعه ایده‌های واقع‌گرایانه پیرامون نظم و جامعه سیاسی تکامل یافته و به صورت یگانه طرح منطقی و مورد قبول درآمد. این نظم در مراحل بالندگی خود با واقع‌گرایی به عنوان یک گرایش نظری که آن را مفصل‌بندی نظری می‌کند، قرین گشت. در عین حال نحوه بازتاب واقع‌گرایی در عرصه روابط بین‌الملل نشان دهنده آن است که سنت هابزی و نوع نگرش هابز به دولت و مناسبات پیرامون آن، اساس نگرش واقع‌گرایانه به دولت در معنای مدرن آن است. به دیگر سخن، روایت هابز درباره قدرت بود که سالیانی دراز سایه سنگین خویش را بر دامنه هر نوع رویکرد و رهیافتی در این عرصه گستراند. در بستر روایت هابزی، فهم مفهوم قدرت با رجوع آن به مفهوم حاکمیت تصویر و ترسیم شده است (کلگ، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۰). در این میان سطح تحلیل نیز به فراخور نگاه ساختاری یا غیرساختاری می‌تواند خرد، کلان یا میانه باشد؛ اما کنشگر اصلی همچنان دولت مدرن در معنای وستفالی آن است. دولتی که دارای حق حاکمیت و قانونگذاری در عرصه داخلی بوده و در عرصه بین‌المللی دارای استقلال عمل از سایر دولت‌ها و موجودیت‌های بین‌المللی است.

بنابراین قرائت مدرن از روابط بین‌الملل نیز مبتنی بر قرارداد وستفالی است که بر محوریت دال‌هایی چون دولت محوری، قدرت محوری، امنیت، بقا، آنارشی، موازنه، سرزمینی بودن (دیوتیاک، ۱۳۸۰ و دردریان، ۱۳۸۰) و مواردی از این قبیل مفصل‌بندی می‌شود. از این رو مدت مدیدی است که روابط بین‌الملل با دولت‌ها، حاکمیت و خشونت عجین شده و شناخته می‌شود. اینها استانداردها و موضوعات ثابت و مداومی هستند که سنت‌های بنا شده اندیشه روابط بین‌الملل مدرن را ترسیم می‌کنند (دیوتیاک، ۱۳۸۰). در عین حال این استانداردها و موضوعات ثابت و پیوسته نیز زمان‌مند و مکان‌مند بوده و در شرایط متفاوت و تحت تأثیر

شرایط و مقتضیات دگرگون، همواره احتمالی برای تغییر و تحول در آن‌ها وجود دارد؛ مقتضیات و شرایطی که تردید در بنیان‌های دولت-ملت، یکی از برون‌دادها و پیامدهای آنها محسوب می‌شود.

تردید در بنیان‌های دولت-ملت

همانند هر سازه اجتماعی، دولت نیز مصنوع بشر و در نتیجه موجودیتی در درون ساخت و بافت منحصر به فرد خود است. به دیگر سخن به‌رغم تقلیل دولت به یک نیروی مادی در جریان اصلی اندیشه‌ورزی در روابط بین‌الملل و توصیف آن به عنوان تنها کنشگر نظام بین‌الملل (Wendt, 1999: 227) که در طول حیات خود تحولی چشمگیر را تجربه نکرده اما در عین حال به تاسی از تیلی می‌توان چنین تصور کرد که دولت در طول تاریخ شکل واحدی نداشته و اتفاقاً دولت‌های مختلف موجود در ادوار تاریخی دارای ساختارهای طبقاتی متنوع و در نتیجه عملکرد متمایز بوده‌اند. در واقع از آنجا که جنگ‌های سرزمینی موجب دگرذیسی انواع دولت به دولت مدرن مبتنی بر سرزمین شده‌اند (اسمیت، ۱۳۹۴: ۵۳۵)، لذا فرض دولت به‌مثابه موجودیتی واحد و برخوردار از ویژگی‌های پایدار، همسان و با دوام در طول زمان و به تبع آن دارای یک الگوی خاص از کنش نمی‌تواند گویای ساخت و بافت دولت و افعال و عادت‌واره‌های آن در تعاملات حادث در بستر بین‌المللی باشد.

به‌رغم این تجربه طولانی و چشمگیر (الگوی متعارف و مبتنی بر وستفالی دولت)، به‌نظر می‌رسد دولت‌ها اولاً همواره تنها شکل ثابت و پایدار سامان سیاسی نبوده‌اند و ثانیاً همواره با نیروهایی فرساینده روبرو بوده‌اند. تا پیش از جهان‌گستر شدن الگوی وستفالی، دولت‌ها با انواعی از دولت‌شهرها و دولت‌های چندملیتی (در قالب امپراتوری) در کشاکش بوده‌اند. نقطه اشتراک همه این موجودیت‌ها، توان و انحصار بر اعمال خشونت (و بر اساس آموزه‌های بدن خشونت مشروع) بوده است؛ بدیل‌های دولت مدرن در عمل و تعامل با نیروهای فرساینده جهانی نابود شدند اما دولت‌ها همچنان انحصار خود بر خشونت را حفظ کرده‌اند یا دست‌کم در این راه می‌کوشند و در این مسیر با نیروهای چالش‌گری همچون راهزنان دریایی (قرون هفدهم و هجدهم) تا گروه‌های تروریستی (در قرن بیست و یکم) دست به گریبان هستند.

دوران پساجنگ سرد و بویژه قرن بیست و یکم، چالش‌هایی به مراتب پیچیده‌تر و جدی‌تر برای نظام دولت‌محور وستفالی به همراه داشته است. کنشگر اصلی سیاست بین‌الملل در حال حاضر با چالش‌های مفهومی و کارکردی متعددی روبرو شده است. از جدایی و نفوذپذیری متقابل قومیت‌ها، اقلیت‌ها و حقوق طبیعی آنها گرفته تا جنبش‌های زنان و مبارزات ضد نژادی، از مردمان آواره، تباهی زیست‌محیطی تا حرکت عمومی خلق‌ها (دیوتیاک، ۱۳۸۰ و نگری و هارت، ۱۳۹۱: ۲۱۳-۲۱۲)، از اقتصاد جهانی تا کنشگران غیردولتی، از حقوق بشر تا قوانین جنگی همه و همه دست‌اندرکار تحدید قدرت و حاکمیت دولت در الگوی وستفالی هستند (Held, 2004: 60). دولت ملی برآمده از الگوی وستفالی و فراتر از آن نظم مبتنی بر وستفالی تا پیش از گسترش و تسریع فرایندهای جهانی شدن، نقطه اتکای ساماندهی نظم بین‌المللی بود، اما به نظر می‌رسد مجموعه رویدادها و رخدادهایی در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی روی هم رفته موجب شده‌اند تا دولت مدرن و نظم بین‌المللی مبتنی بر آن دستخوش معضلات و کژکاری‌هایی گردد.

بنابراین نظم وستفالیایی روابط بین‌الملل در پساجنگ سرد با چالش‌های جدی و بنیادی‌تر مواجه شد و پرسش‌های پیش‌بینی نشده‌ای در برابر آن مطرح شده است. با توجه به اینکه در طول جنگ سرد، روابط دو ابر قدرت موضوع اصلی و مورد علاقه رشته روابط بین‌الملل بود، پایان این دوران از یک سو باعث تضعیف و نارسایی رویکردهای جریان اصلی و غالب این رشته شد و از دیگر سو، انبوهی از موضوعات و ایده‌های نو به عنوان موضوع پژوهش در روابط بین‌الملل مطرح شدند که بیش از آن امکان بروز و ظهور نداشتند، از جمله می‌توان به زنان، اقلیت‌های نژادی، مهاجران، قاچاقچیان، کارگران، جنبش‌های اجتماعی و حتی مردم عادی اشاره کرد (Sylvester, 2013). در همین راستا از دهه ۱۹۹۰ آنها نه تنها منجر به بازتعریف مرزهای روابط بین‌الملل شده‌اند، بلکه روش‌هایی را معرفی کردند که پیش از این با روابط بین‌الملل پیوندی نداشت. مفاهیم جدیدی مانند زیست سیاست، نژاد، جنگ‌های نوین، امنیت انسانی و مباحثی از این قبیل مطرح شده‌اند ولی همچنان در حاشیه هستند. کنشگران نوظهور امروزه دارای قدرت تاثیرگذاری هستند اما عمدتاً جریان اصلی روابط بین‌الملل از این واقعیت غافل است. زیرا آنان هنوز به عنوان یک واحد کلیدی در بسیاری از نسخه‌های مدرن

روابط بین‌الملل تئوریزه نشده‌اند (Sylvester, 2013).

آنچه در پسا جنگ سرد در حال رخ دادن است، چیزی است که ظاهراً هیچ نام روشنی در نسخه‌های غالب روابط بین‌الملل ندارد. رخدادها و رویدادهایی در سطوح گوناگون روابط بین‌الملل بروز و ظهور می‌یابند و جریان غالب رشته روابط بین‌الملل هم قادر به تحلیل و پاسخگویی مناسب پیرامون آنان نیست (دیوتیاک، ۱۳۸۰). به تعبیر واسکوئز پایان جنگ سرد، رخداد چشمگیر در نوع خودش بود. در حالی که واقع‌گراها کماکان معتقدند دولت‌ها همواره در معنای کلاسیک بر سر قدرت با یکدیگر وارد منازعه می‌شوند؛ مگر اینکه با مکر و فریب راه دیگری برای کسب قدرت پیدا کنند. به نظر واسکوئز این تصور تضمین‌کننده رفتار گورباچف در قبال غرب نبود. واقع‌گرایی، پایان جنگ سرد را ناشی از تضعیف قدرت نظامی - اقتصادی شوروی و تاثیر آن در تغییر رفتار این کشور در سیاست خارجی می‌داند؛ در حالی که واقعیت نشان می‌دهد شوروی دست کم در حوزه نظامی با کاهش قدرت مواجه نشده بود و تغییر سیاست خارجی آن ناشی از ترس این کشور از بقا و موجودیت خود نبود (Vasquez, 1998: 325-330)؛ حتی بر حسب آمارها قدرت شوروی در دوره گورباچف به لحاظ دستیابی به توان ضربه دوم بیشتر از زمان خورشچف در سال ۱۹۵۷ بود. دیگر اینکه در تحلیل واقع‌گراها رقابت تسلیحاتی بین شوروی و آمریکا، بویژه سیاست‌های ریگان باعث افزایش هزینه‌های نظام شوروی و تضعیف این کشور شد. در حالی که مطالعات نشان می‌دهد از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۷ هزینه شوروی در حوزه نظامی افزایش نداشته و این عامل رهبران شوروی را به خاتمه جنگ سرد متمایل نکرده است. آنچه شوروی و گورباچف را به این سمت کشاند متغیرهای داخلی بود و تغییرات قدرت و درک از قدرت در قیاس با نظام باورها، تغییر رهبران و سیاست‌های داخلی نقش کمتری در پایان جنگ سرد داشته است و این چیزی است که نوواقع‌گرایان آن را نمی‌بینند (Vasquez, 1998: 337).

گذشته از نارسایی واقع‌گرایی در پذیرش تحولات و وضعیت‌های جدید که عملاً به افزایش گزاره‌های کمکی و گزاره‌های توجیهی این نظریه منجر شده است؛ حتی تغییراتی همانند آنچه که روند عمومی جهانی شدن خوانده شده و بزرگترین مدعای جریان اصلی نظریه‌پردازی و اندیشه‌ورزی برای تشریح و اثبات تغییر در نظم و مناسبات بین‌المللی فرض

می‌شود نیز نمی‌تواند خارج از دو پروژه نظم‌ساز پیشتر مورد اشاره بررسی شود. به سخن بهتر جهانی شدن با همه تغییر و تحولات همراه آن، تحولی در قالب نظم لیبرال و تحولی در برابر نظم مبتنی بر وستفالیاست. نفوذپذیری مرزها، فرسایش حاکمیت، ماهیت فراملی تحولات و فشردگی فضا- زمان در زمینه امر بین‌المللی همه و همه گسترش نظم لیبرال بین‌الملل و نزدیک‌تر شدن نقطه ایده‌آل آن را تداعی می‌کنند، اما در زمینه تحولات، روندها و رخدادهایی که فراتر از جهانی شدن و پاسخ‌های مرسوم اصطلاحاً جهانی مطرح می‌شوند و رخ می‌دهند، پاسخی درخور و قابل اتکا فراهم نمی‌سازند.

کرونا در شامگاه نظم وستفالیایی

به نظر می‌رسد شامگاه وضعیت وستفالی دیرگاهی است که فرارسیده و اکنون بیش از گذشته عیان گشته است. در واقع اگر تا به امروز نارسایی ظرفیت و کنش دولت-ملت در نحوه مواجهه با بحران‌هایی همانند گرمایش جهانی یا امنیت زیست کره در سطح مناظرات نظری اندیشمندان هوادار یا منتقد حاکمیت دولت مدرن و یا بیانیه‌های بی‌ثمر کنفرانس‌های اقلیمی محدود مانده، امروزه و با بروز مسائلی چون بحران کرونا و حواشی پیرامون آن، جهان با وضعیتی روبروست که بیش از هر زمان دیگری تناقض و استیصال دولت-ملت برآمده از قرارداد وستفالی را به نمایش گذارده است. پیدایی مسائل نوظهور، به گونه‌ای بی‌سابقه، بقای انسان را با چالش مواجهه ساخته و از آنجا که اساس روابط بین‌الملل دولت‌محور، مبتنی بر حفظ بقای دولت‌ها در محیطی آنارشیک بوده است، عملاً از پاسخگویی نظری و عملی به انواع جدید تهدید بقا بازمانده است. در واقع این بار نه اراده که سخن از توانمندی است. اگر دولت‌ها تاکنون عامدانه و آگاهانه سهم خود از تولید گازهای گلخانه‌ای را کم نکرده و نسبت به نابودی زیست کره بی‌تفاوتی پیشه کرده‌اند؛ این بار خواهان رفع مشکل هستند اما ابزار معرفتی و عینی لازم برای مقابله با بحران نوظهور را در دست ندارند. وضعیتی که با یک پاندمی جهانی به نام کرونا قرین شده است. رخدادی محوناشدنی در روابط بین‌الملل اتفاق افتاده است، کرونا در واقع آن رخدادی است که در چهارچوب قوانین موجود روابط بین‌الملل نمی‌گنجد و تخلفی است از الگوهای متعارف نظام بین‌الملل. اپیدمی ویروس کرونا

ضربه‌ای هولناک و نابهنگام بر پیکره جهان و روایت مدرن از روابط بین‌الملل وارد کرد.

مواجهه دولت با کرونا؛ خاریشت فقط یک چیز بسیار مهم را می‌داند!

دولت - ملت برآمده از قرارداد وستفاليا در مواجهه با معضل کرونا، واکنش‌های قابل تامل و متناقضی را از خود بروز داد (Badiou, 2020 and Zizek, 2020b). طی چند ماه از آغاز فرایند اپیدمی تا به امروز، طیف گسترده و متنوعی از رفتارهای دولت‌ها قابل مشاهده است: از برخورد امنیتی و پنهانکاری در مورد وضعیت اپیدمی تا میل به اشکالی از *اوتارکی*، از بستن مرزها و تعلیق تحرک افراد بین کشورها تا ارسال کمک‌های بشردوستانه به مناطق پرخطر، از ارائه دستورکارهای مشترک تا تجدید شکل‌هایی از ملی‌گرایی قرن نوزدهمی؛ همه و همه به فاصله کمتر از یک سال توسط دولت‌ها آزموده شده و عملیاتی شدند. دولت‌ها در برخورد با پاندمی کرونا در وضعیتی منحصر به فرد قرار گرفته‌اند؛ از یکسو اذعان به لزوم فراملی‌گرایی و عمل در حیطه‌ای فراتر از مرزهای حاکمیتی دارند، از دیگر سو بخش عمده فعالیت‌ها و اقدامات خود در برخورد با این وضعیت را در قالبی ملی عملی می‌سازند. نحوه تخصیص منابع و تلاش برای ایجاد امنیت ذخایر راهبردی مرتبط با وضعیت حادث شده دقیقاً اروپای قرن نوزدهم و ملی‌گرایی توأم با سوءظن و دشمنی آن دوران را به یاد می‌آورد. هر روز و هر ساعت رفتارهای متناقضی مشاهده می‌شود که نشان از سردرگمی در مواجهه با رخدادی نابهنگام در روابط بین‌الملل دارد؛ رفتارهایی که به‌رغم تنوع، در دو ویژگی همسان‌اند: درماندگی و واپس‌گرایی و همین دو ویژگی گواه این مدعایند که دیگر نمی‌توان همان مسیرهایی را پیمود که تا به حال رفته‌ایم. اما چرا چنین وضعیتی بروز یافته و به دیگر سخن چرا دولت‌ها قادر به ایجاد راهی نو برای حل بحران نبوده‌اند؟ پرسش قابل تاملی است و از منظرهای گوناگونی می‌توان بدان پاسخ داد. چنان‌که چامسکی بیان می‌دارد؛ دولت‌های امروز برای انجام کارهای کوچک خیلی بزرگ هستند و برای انجام کارهای بزرگ خیلی کوچک! ایالات متحده طی دو هفته عراق را اشغال می‌کند اما قادر به ایجاد ثبات در خاورمیانه یا بهبود وضعیت تغییرات اقلیمی در جهان نیست. شاید بحث حتی فراتر از خرد و کلان بودن کارویژه دولت‌ها باشد؛ نکته تا اندازه‌ای در این امر نهفته است که فناوری و

راهکار اشغال عراق هزاران سال است که بر بشر مکشوف است؛ کاربرد نیروی نظامی (به نقل از فاضلی، ۱۳۹۸). کافی است نیروهای نظامی با تکیه بر تجهیزات، درست عمل کنند اما در برابر امنیت زیستی چه باید کرد؟ راه مقابله با مسائلی همچون غلبه بر پاندمی کرونا که با این دست ابزارها و راهبردها تناسبی ندارند، چیست؟ نگاهی به وضعیت اکنون جهان به خوبی نمایانگر آن است که تلاش دولت برای تعدیل یا رفع یک رخداد نابهنگام، مستلزم قابلیت‌ها و توانمندی‌هایی بالقوه و نسبی است که وضعیت حادث کنونی کم‌بهره‌گی (اگر نگوییم بی-بهره‌گی) بیشتر دولت‌ها از این توانمندی‌ها را به تصویر می‌کشد. از این روست که همه‌گیری ویروس کرونا تنها نشان‌گر محدودیت اقدام و کارآمدی دولت نیست، بلکه مبین محدودیت به مراتب مهلک‌تری است که در قالب اصرار بر حاکمیت تام و کامل دولت جلوه می‌کند. همین محدودیت است که موجب تاسی دولت به مسیرهای آزموده شده و موفق در گذشته برای رویارویی با وضعیت نوین منتهی شده است؛ تجربه‌ها و شیوه‌های سنتی رفتار یعنی تمام اقدامات کم اثری که امروز دولت‌ها در برخورد با اپیدمی کرونا به منصفه ظهور رسانده‌اند.

کرونا در روابط بین‌الملل، وضعیت استیصال دولت-ملت و نظم و ستفالیایی را بیش از پیش نمایان ساخت. دولتی که بهترین شیوه اقدام را توسل به شیوه‌های آزموده شده و گاه موفق در گذشته می‌داند؛ اما از درک این نکته ناتوان است که شاید وضعیت نوین قابل قیاس و تعمیم به وضعیت‌های حادث شده در گذشته نباشد. دولت مدرن در پاسخ به انتظاری متفاوت، در لحظه‌ای متفاوت و با هدف و سازوکاری متفاوت از انتظارات، اهداف، سازوکارها و مشکله‌های امروزی جهان متولد شده است. شاید به دلیل همین تفاوت است که دولت‌ها در برخورد با بیماری همه‌گیری همچون کرونا در سازوکارهای بوروکراتیک تصمیم‌گیری گرفتار می‌شوند، ملی‌گرایانه و محلی عمل می‌کنند، سعی در رقابت با یکدیگر برای تهیه ملزومات بهداشتی می‌کنند و مواردی از این دست که شاید بتوان همه را در این جمله خلاصه کرد؛ در ماندگی دولت مدرن در برخورد با رخدادهای نو و نابهنگام امروزی. اما چرا چنین است؟ شاید چون سال‌هاست که فرایند یادگیری و سازگاری دولت مدرن متوقف شده است. اساس روابط بین‌الملل دولت‌محور، مبتنی بر حفظ بقای دولت‌ها در وضعیتی آنارشیک بوده است و اساسا ملت‌ها/انسان‌ها دغدغه آن نبوده است؛ از این رو از پاسخگویی

نظری و عملی به انواع جدید تهدید بقا بازمانده است. این نوع از دولت بر اساس دغدغه امنیت سخت‌افزاری در برابر تهدید خارجی سامان یافته است و نه تهدیدی برای امنیت انسانی و جهانی. جهان برای دولت مدرن منظومه‌ای از اتحادها و ائتلاف‌ها در اشکال و حوزه‌های گوناگون می‌باشد، نه یک مجموعه به هم پیوسته که دارای یک سرنوشت مشترک است. طبیعی است در چنین شرایطی دولت مبتنی بر حاکمیت ملی حتی با درک مخاطره جهانی و ابعاد فراملی بحران نتواند فراملی فکر و عمل کند.

نتیجه‌گیری: پسا کرونا؛ به سوی یک وضعیت جدید؟

هر رخدادی می‌تواند دریچه‌ای به سوی امر نو باشد. همانگونه که در سپیده دم عصر مدرن، بیماری‌هایی چون طاعون و بلیه‌هایی چون زلزله نظرگاه‌ها را نسبت به دنیای قدیم و جدید تغییر داد. شاید تصاویر آخرالزمانی قرین گشته با کرونا نیز خبر از نزدیکی پایان یک دوره و آغاز عصری جدید باشد. بحث از نوعی شادکامی از رنجی منتشر و جانکاه در تایید برخی گزاره‌ها نیست؛ نکته در تامل پیرامون این گزاره است که شاید انسان بدون فاجعه و رخداد‌های این چنینی قادر نیست در مورد مسائل بسیار پایه‌ای در جامعه و جهانی که در آن زیست می‌کند، بازاندیشی و بازنگری کند. این مسئله‌ها به ناگاه طغیان نمی‌کنند که پس از مدتی از حرکت بازایستند؛ نه، آن‌ها می‌مانند، مقاومت و مداومت نشان می‌دهند و خطوط شکننده و نقاط گسست را آشکار می‌سازند. هر چه که هست این ویروس در بدو امر تنها یک ویروس است و ما هستیم که در منظومه‌های معنایی و گفتمانی گوناگون آن را بازنمایی می‌کنیم. بسان هر ساحت انسانی و اجتماعی دیگر، مناسبات جهانی نیز از این وضعیت جدید برکنار نمانده‌اند و مانند هر منظومه معنایی دیگر روابط بین‌الملل نیز در بستر الگوها و نظام‌های معنایی خود به استقبال بازنمایی‌ها و رمزگشایی‌های این وضعیت برآمده از شیوع کرونا می‌رود.

اپیدمی ویروس کرونا ضربه‌ای غیرمنتظره بر پیکره جهان و روایت مدرن از روابط بین‌الملل وارد کرده است. اتفاقی محوناشدنی در آرشیو روابط بین‌الملل رخ داده؛ امری یکتا و نابهنگام اتفاق افتاده که آمدنش را در روابط بین‌الملل ممکن نمی‌پنداشتیم؛ رخدادی که در

روابط بین‌الملل مسبوق به سابقه نیست؛ پیامدهایی معین به گونه‌ی انکارناپذیر در پی آن روان است که دور از تیررس جریان غالب و اصلی روابط بین‌الملل است و تأییدکننده عجز آن از پاسخ‌گویی. کرونا و حواشی پیرامونش در واقع آن چیزی است که در چهارچوب قواعد و الگوهای موجود روابط بین‌الملل نمی‌گنجد و تخلفی است از نظم متعارف و روزمره آن؛ ستیز ناکنونی بر ضد کنونی است. در بیان *دریدایی* چیزی که نابهنگام در روابط بین‌الملل رخ داده و هنوز هم نمی‌دانیم چگونه باید هویتش را شناسایی کرد، تعینش بخشید، به رسمیتش شناخت، یا تحلیلش کرد. در این نوشتار، اپیدمی ویروس کرونا بسان رخدادی در روابط بین‌الملل مدنظر قرار گرفته است و نشان می‌دهد که با خلا وضعیت یا کثرت محض در آن مواجه‌ایم. از این‌رو روابط بین‌الملل معاصر، فشارها و تغییرات قابل توجه‌ای را تجربه می‌کند. از یک‌سو، پایان جنگ سرد رشته را به فراتر از مرزهای باریکی که تا آن زمان توسط نحله‌های جریان اصلی چون واقع‌گرایی، لیبرالیسم، نهادگرایان (بعلاوه مارکسیست‌ها در اروپا) ترسیم شده بود، بسط داد (Sylvester, 2013). از دیگر سو، امروز ما شاهد کثرتی از موضوعات هستیم که در نوع خود بسیار پیچیده‌اند و مشاهده می‌کنیم که در ساحت تحلیلی و در مواجهه با برخی از این تحولات، رویکردها و نظریاتی که سال‌ها استیلا داشتند توان تحلیلی خود را از دست داده‌اند. این موارد همه بیانگر نوعی نگرانی در مورد وضعیت فعلی روابط بین‌الملل است (Brown, 2013). این همان جایی است که امکان عرضه رخداد را ممکن می‌سازد؛ عبارت دیگر اتفاقی که در خلا وضعیت رخ می‌دهد و آن را نشان می‌دهد. اپیدمی ویروس کرونا و حواشی پیرامون آن، امری پیش‌بینی ناپذیر و ایجادکننده گسست در دانش موجود وضعیت در روابط بین‌الملل است. این فضای خلا از طرف دیگر به سوژه اجازه فاصله گرفتن از وضعیت وجودی که درگیر آن است را می‌دهد. در واقع و در بیان *بدیویی* ما در شرایط کنونی با تکینگی^۱ رخداد و به طور خاص موقعیت در روابط بین‌الملل مواجه‌ایم.

اندر تأثیرات کرونا بر روابط بین‌الملل نااطمینانی‌ها و تناقض‌های جدی وجود دارد که خود بهترین شاهد بر عدم قطعیت و عدم امکان پیش‌بینی الگوهای از پیش تعیین شده است. اما آیا به این معناست که نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم چه اتفاقاتی در راه هستند؟ چرا؛ به تعبیر *دریدای* می‌توانیم بگوییم یک آینده در راه وجود دارد. حوادثی که ریشه در اکنون ما دارند و

1. Singularity

ردپاهایی هرچند محو گذاشته‌اند؛ ره‌نشانها وجود دارد. آنچه فعلا هویدا می‌باشد این است که وضعیتی در راه را به تماشا نشسته‌ایم، وضعیتی که در صورت‌بندی‌ها و امکان‌های جدید آن برای فردای در راه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- اسطوره‌زدایی از مفهوم دولت-ملت (Badiou, 2020 and Zizek, 2020b)؛ اپیدمی ویروس کرونا در روابط بین‌الملل، وضعیت استیصال دولت-ملت و نظم و ستفالیایی را بیش از پیش نمایان ساخت. این رخداد نابهنگام نشان داد که فرایند یادگیری و سازگاری دولت مدرن، سال‌هاست که متوقف شده است. دولتی که بهترین شیوه اقدام را توسل به شیوه‌های آزموده شده و گاه موفق در گذشته می‌داند؛ اما از درک این نکته ناتوان است که شاید وضعیت نوین قابل قیاس و تعمیم به وضعیت‌های حادث شده در گذشته نباشد. بنابراین دیگر نمی‌توان همان مسیرهایی را پیمود که تا به حال رفته‌ایم. از این رو باید پذیرفت که دولت مدرن در پاسخ به انتظاری متفاوت، در لحظه‌ای متفاوت و با هدف و سازوکاری متفاوت از انتظارات، اهداف، سازوکارها و مسئله‌های امروزی جهان متولد شده است.

- لزوم بازاندیشی در سنت‌های کهن اندیشه‌ورزی در روابط بین‌الملل؛ شاید نکته‌ای در این حقیقت نهفته باشد که ما بدون رخداد، بحران و فاجعه قادر نیستیم در مورد مسائل بسیار اساسی، بستری که در آن زیست می‌کنیم، بازاندیشی کنیم (Zizek, 2020c). چنانکه فاجعه چرنوبیل (بنا به گفته گورباچف) رخدادی بود که جرعه پایانی یافتن کمونیسم شوروی را زد (Gorbachev, 2006). همه‌گیری ویروس کرونا و حوادث پیرامون آن نیز می‌تواند ره‌نشانهای باشد بر شامگاه نظم و ستفالیایی روابط بین‌الملل. آن‌گونه که ناتوانی سامان سیاسی اتحاد شوروی در برخورد با معضلات نوین، آرمان هفتاد ساله کمونیسم روسی را بسان رویای نیمه شب تابستان بر باد داد؛ بحران‌هایی که شاید کرونای امروز طلعه بروز و ظهور آنها در آینده نزدیک باشد، می‌توانند و محتوم است که نظم مستقر را به ورطه دگرذیسی رهنمون سازند. همه‌گیری سریع کرونا و حبس و قرنطینه جهانی ناشی از آن ما را به اندیشیدن پیرامون نااندیشیده‌ها در روابط بین‌الملل و رویارویی با آنچه ناممکن می‌پنداشتیم، سوق داده است. در چنین شرایطی است که نیاز به بازنگری و بازتعریف برخی مفاهیم و دال‌هایی چون دولت‌محوری، قدرت‌محوری، امنیت، بقا، آناشسی، موازنه، سرزمینی بودن و مفاهیم پایه‌ای

دیگر بیش از پیش برجسته می‌شود. از این‌رو خواه ناخواه لزوم بازاندیشی در سنت‌های کهن تفکر می‌تواند ره‌آورد عصر پساکرونا باشد.

▪ تشدید و تسریع روند غیرسرزمینی شدن^۱ و کم‌رنگ شدن مرزها؛ با آغاز روند جهانی شدن سرزمین و جغرافیا (یا بطور دقیق‌تر فواصل جغرافیایی) اهمیت پیشین خود را از دست داده‌اند. همه‌گیری جهانی کرونا در مدت زمانی بسیار اندک، بار دیگر این گزاره را تایید کرد. کرونا نشان داد که جهان در پهنه جغرافیایی پهناورش تا چه اندازه می‌تواند در قامت ویروسی تازه از راه رسیده کوچک گردد. تا چه میزان سرنوشت من در این سوی جهان گره خورده به سرنوشت آن دیگری در آن سوی جهان است.

▪ پررنگ شدن امنیت انسانی و حرکت از امنیت ملی (به مثابه امنیت دولت) به سوی امنیت انسانی؛ در وضعیت‌هایی چون همه‌گیری جهانی کرونا، به ناگاه تفاوت‌های خرد، ناچیز و بی‌معنی می‌شوند و همگی در بطن تهدیدی مشترک اما متمایز معنا می‌یابند. در حالیکه اساس روابط بین‌الملل دولت‌محور، مبتنی بر حفظ بقای دولت‌ها در وضعیتی آنارشیک بوده است و اساسا ملت‌ها/انسان‌ها دغدغه آن نبوده است. این نوع از دولت بر اساس دغدغه امنیت سخت‌افزاری در برابر تهدید خارجی سامان یافته است و نه تهدیدی برای امنیت انسانی و جهانی. روابط بین‌الملل نمی‌تواند بیش از این به بهانه آنکه اصل، بقای دولت است و بقای خود انسان موضوع مستقیم این رشته نیست، از پاسخگویی به مسائل نوظهور که تهدیدی بی‌واسطه برای بقا و امنیت انسان است، طفره برود.

▪ دیجیتالیزه شدن و اهمیت یافتن هر چه بیشتر فناوری‌های نوین اینترنت پایه؛ در سال‌های اخیر و همچنین در فراگیری کرونا در سطح جهانی نیز فناوری‌های مبتنی بر وب بطور قابل توجهی تاثیرگذاری افراد را تقویت کرده‌اند، بطوریکه در این وضعیت نیز این نوع از فناوری‌ها به مردم امکان‌هایی دادند که خودشان در قامت یک کنشگر، اطلاعات مربوط به بیماری را در مقیاس وسیع تولید کرده و به اشتراک بگذارند (موسوی شفائی و خداخواه آذر، ۱۳۹۸). برای اولین بار ما انسان‌های پناه برده به کنج کاشانه و شهرمان، از یکدیگر بی‌خبر نیستیم بلکه به صورت لحظه به لحظه همه از حال هم در جای جای جهان باخبریم. در بستر این فناوری‌های نوین است که آموزش‌ها، مشاغل و مواردی از این دست به روند خود ادامه

می‌دهند.

▪ هتروتوپیک شدن^۱ هر چه بیشتر کنش‌های جمعی و انسانی در سطح جهانی؛ در اثر هتروتوپیک شدن، مرز بین فضاهای گوناگون از خانه گرفته تا محیط کار، تا فضای عمومی، فضای آموزشی و فضاهای دیگر از بین رفته است. همچنین با تداخل محیط‌ها و فضاها، تمایزگذاری بین امر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دشوار می‌شود (خداخواه آذر، ۱۳۹۸). به طوری که کنش انسانی در زمینه‌های مختلف در ایام همه‌گیری کرونا و قرنطینه ناشی از آن، دیگر مختص به یک زمان یا یک مکان خاص نبوده و در هر زمان و مکانی قابلیت انجام دارد و بسیاری از فعالیت‌های محیط واقعی در این ایام به فضای مجازی انتقال یافته است و به واسطه این نوع از سیالیت، امکان کنش همه‌جایی و همه‌مکانی شده برای انسان‌ها فراهم شده است.

▪ اندیشیدن به امکان یک وضعیت / نظم جهانی بدیل: جهان برای دولت مدرن منظومه‌ای از اتحادها و ائتلاف‌ها در اشکال و حوزه‌های گوناگون است، نه یک مجموعه به هم پیوسته که دارای یک سرنوشت مشترک است. اما اپیدمی و پروس کرونا، بار دیگر مبحث مهم و البته به مراتب جالب‌تری را نیز در این میان برجسته کرد؛ نضج گرفتن اندیشیدن به یک نظم جهانی بدیل و ممکن. جامعه‌ای و رای دولت-ملت؛ جامعه‌ای که خود را در اشکال جدید همبستگی، مشارکت جهانی و با هم بودگی مفصل‌بندی کرده و به واقعیت بدل کند (Zizek, 2020a ; Zizek, 2020c ; Hallward, 2020).

▪ رخدادهای در راه: وضعیت برآمده از کرونا نشان داد که ما فقط با تهدیدهای ویروسی روبه‌رو نیستیم. رخدادهای دیگری در راه هستند یا شاید هم اکنون در حال رخ دادن باشند. فجایعی مثل خشکسالی‌ها، امواج گرمایشی، طوفان‌های ویرانگر و مواردی از این قبیل. وقتی زخم‌های جهان به وسیله دشنه کرونا سرباز کرده، گسست‌های دیگری هم امکان بروز خواهند یافت. به دیگر سخن؛ پیدایش، تداوم و گسترش امور جهان‌گستری که از عهده یک دولت به تنهایی خارج است (Hanieh, 2020 and Zizek, 2020)؛ نظیر بیماری، امنیت انسانی، صلح، محیط زیست و امثالهم، مدت‌هاست که آغاز شده و در حال شدت گرفتن است و

۱. میشل فوکو از لفظ هتروتوپیا یا دگر مکان در توصیف فضاهایی که به‌طور هم‌زمان فیزیکی و ذهنی هستند، استفاده کرد.

روابط بین‌الملل ناگزیر از لحاظ کردن آنان در بستر تحلیلی و مطالعاتی خود است.

▪ پرننگ شدن ابعاد جدیدی از جهان‌گستری، وابستگی متقابل و اولویت کنش جمعی: بحران کنونی به وضوح نشان می‌دهد تشریک مساعی و همکاری جهانی به نفع بقای همگان و بقای تک‌تک افراد است (Zizek, 2020b; Zizek 2020a; Hallward, 2020). همه چیز روز به روز جهانی‌تر می‌شود، خوشی‌ها و ناخوشی‌ها جهانی شده، طبیعتاً راه‌حل‌ها نیز باید جهانی باشد. ما شهروندان جهانی هستیم که به شدت به هم وابسته شده‌ایم. دردهای بشر و درمانش مشترک شده است، پس حاشیة امنی وجود ندارد که با چشم فروبستن بر آن حضور آن را نادیده بیندازیم.

▪ تغییر در رفتار و شیوة زیست میلیون‌ها انسان در سطح جهانی: حتی وقتی بعد از پایان بحران جهانی کرونا زندگی بالاخره به حالت عادی برگردد، این همان زندگی عادی نیست که قبل از شیوع به آن خو گرفته بودیم. نوعی از عدم قطعیت در زندگی روزمره باقی خواهد ماند. باید زیستن در شکلی بس شکننده‌تر از زندگی را که آمیخته با خطر دائمی است بیاموزیم، خطراتی که یک گوشه کمین کرده‌اند. حتی اگر این موج اخیر فروکش کند باز در آینده‌ای نه چندان دور به اشکالی تازه و چه بسا خطرناک‌تر باز خواهد گشت. همچنین نوعی چالش جدید هم بعد از همه‌گیری کرونا ایجاد شده؛ خودآگاه شدن نسبت به پاره‌ای از رفتارهای ناخودآگاه. رفتارهایی بی‌اهمیت که در پی شیوع کرونا اهمیت یافتند، نظیر اینکه بینی خود را لمس نکنید و چشمانتان را با دست نمالید (Zizek, 2020c). به تعبیری ما شاهد تغییراتی در شیوة زیست روزمره میلیون‌ها انسان در سطح جهان هستیم.

منابع

الف- فارسی

- اسمیت، استیو و جان بلیس، (۱۳۹۴)، *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه: ابوالقاسم راه چمنی، جلد اول، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ایکنبری، جی. جان، (۱۳۹۰)، «آینده نظم جهانی لیبرال: بین‌الملل‌گرایی پس از آمریکا»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، سال دوازدهم و سیزدهم، شماره‌های ۱ و ۴.
- پرندوش، پوریا، (۱۳۹۷)، *رخداد، سوژه و حقیقت در اندیشه سیاسی آلن بدیو*، تهران: تیسا.
- خداخواه آذر، سمیه، (۱۳۹۸)، «تحولی از جنس مجاز و فضا: هتروتوپیک شدن تئاتر زورآزمایی قدرت و پادقدرت»، *پارسیا*، بازیابی شده در اردیبهشت ۱۳۹۹ از: <https://paresia.center>
- دیوتیاک، ریچارد، (۱۳۸۰)، *پست‌مدرنیسم در روابط بین‌الملل*، در *نظریه انتقادی*، پست‌مدرنیسم، *نظریه مجازی در روابط بین‌الملل*، ترجمه حسین سلیمی، تهران: گام نو.
- دردریان، جیمز، (۱۳۸۰)، *مرزهای دانش و قدرت در روابط بین‌الملل*، در *نظریه انتقادی*، پست‌مدرنیسم، *نظریه مجازی در روابط بین‌الملل*، ترجمه حسین سلیمی، تهران: گام نو.
- فاضلی، محمد، (۱۳۹۸)، «دولت علیه کرونا؛ شبکه‌ساز، اطلاع‌رسان اجماع‌ساز، محلی اندیش و مقتدر»، *روزنامه ایران*، شماره ۷۳۰۰، چهارشنبه ۲۱ اسفند.
- فلثم، الیور، (۱۳۹۸)، *ادوار سه‌گانه فلسفه آلن بدیو*، تهران: نگاه.
- کلگک، استوارت، (۱۳۸۳)، *چارچوب‌های قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- موسوی شفائی، مسعود و خداخواه آذر، سمیه، (۱۳۹۸)، «رسانه‌های اجتماعی مبتنی بر وب دو و کارگزاری در روابط بین‌الملل»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، سال نهم، شماره ۲.
- نگری، آنتونیو و هارت، مایکل، (۱۳۹۱)، *امپراتوری (تبارشناسی جهانی شدن)*، ترجمه

رضا نجف‌زاده، چاپ دوم، تهران: قصیده سرا.

ب- انگلیسی

- Badiou, Alain, (2005), *Theoretical Writings*, Edited and Translated by Alberto Toscano and Ray Brassier, London: Continuum.

- Badiou, Alain, (2020), "On the Epidemic Situation", *Verso*, Retrieved April 2020, from: <https://www.versobooks.com/blogs/4608-on-the-epidemic-situation>.

- Brenner, N, (2004), *New State Spaces: Urban Governance and the Rescaling of Statehood*, Oxford: Oxford University Press.

- Brown, Chris, (2013), "The Poverty of Grand Theory", *European Journal of International Relations*, Vol 19, Issue 3.

- Calcagno, Antonio, (2007), *Badiou and Derrida: Politics, Events and their Time*, London: Continuum.

- Derrida, Jacques, (1994), *Specters of Marx: The State of the Debt, The Work of Mourning & the New International*, translated by Peggy Kamuf, New York: Routledge.

- Derrida, Jacques, (2001), "9/11 and Global Terrorism (A Dialogue with Jacques Derrida)", *The University of Chicago Press*, Retrieved May 2020, from: <https://press.uchicago.edu/books/derrida/derrida911.html>.

- Gorbachev, Mikhail (2006), "Chernobyl's Meltdown Accelerated that of the Soviet Union", *The Daily Star*, Retrieved May 2020, from: <https://dailystar.com.lb/Opinion/Commentary/2006/Apr-18/96879-chernobyls-meltdown-accelerated-that-of-the-soviet-union.ashx>.

- Griffiths, Martin, O' Callaghan, Terry and Roach, Steven C, (2008), *International Relations*, London and New York: Routledge.

- Hallward, Peter, (2020), "The World We Want", *Verso*, Retrieved May 2020, from: <https://www.versobooks.com/blogs/4643-the-world-we-want>.

- Hanieh, Adam, (2020), "This is a Global Pandemic – Let's Treat it as Such", *Verso*, Retrieved April 2020, from: <https://www.versobooks.com/>

blogs/4623-this-is-a-global-pandemic-let-s-treat-it-as-such.

- Harvey, David, (2020), "Anti-Capitalist Politics in the Time of COVID-19", *Reading Marx's Capital with David Harvey*, Retrieved May 2020, from: <http://davidharvey.org/2020/03/anti-capitalist-politics-in-the-time-of-covid-19>.

- Held, David, (2004), "Violence, Law and Justice in a Global Age", in Leonard, Mark, *Re-Ordering the World*, London: The Foreign Policy Center.

- James, Ian, (2012), *The New French Philosophy*, Cambridge: Polity Press.

- Kissinger, Henry, (2014), *World Order: Reflections on the Character of Nations and the Course of History*, New York: Penguin Books Limited.

- Lucy, Niall, (2004), *A Derrida Dictionary*, Blackwell Publishing.

- Sylvester, Christine, (2013), "Experiencing the end and afterlives of International Relations/theory", *European Journal of International Relations*, Vol 19, Issue 3.

- Tilley, Charles, (1975), *The Formation of National state in Western Europe*, Princeton, NJ: Princeton University Press.

- Vasquez, John, (1998), *The Power of Power Politics: from Classical Realism to Neo traditionalism*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Wendt, A, (1999), *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Zizek, Slavoj, (2020a), "Global Communism or the Jungle Law, Coronavirus Forces us to Decide", *RT (Russia Today)*, Retrieved April 2020, from: <https://www.rt.com/op-ed/482780-coronavirus-communism-jungle-law-choice>.

- Zizek, Slavoj, (2020b), "Biggest Threat Covid-19 Epidemic Poses is not our Regression to Survivalist Violence, But BARBARISM with Human Face", *RT (Russia Today)*, Retrieved May 2020, from: <https://www.rt.com/op-ed/483528-coronavirus-world-capitalism-barbarism>.

- Zizek, Slavoj, (2020c), "Coronavirus is 'Kill Bill'-esque Blow to Capitalism and Could Lead to Reinvention of Communism", *RT (Russia Today)*, Retrieved May 2020, from: <https://www.rt.com/op-ed/481831>

coronavirus-kill-bill-capitalism-communism.